



یک  
تجربه

## آرمین و کد ۵۵۵

بدن بی حال آرمین روی دست‌هایش بود فریاد می‌زد: «آرزو... بچم... تو رو خدا به دادم برس...!»

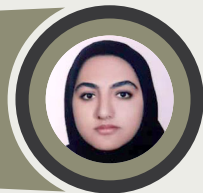
آرمین سیب را گاز زده، تکه کوچکی از آن به گلپوش پریده و نفسش بند آمده بود. با وحشت به عاطفه گفتم: «یه کاری بکن... بچه داره خفه می‌شه...»

عاطفه، گریه کنان آرمین را به من داد و گفت: «تو داری بهورز می‌شی... بچه‌مونجات بده... تو رو خدا...»

پدر، مادر و برادرم هم به اتاق آمده بودند و مبهوت به صورت کبود آرمین زل زده بودند. در حالی که دستپاچه و مستاصل شده بودم، یکباره یاد کد ۵۵۵ افتادم: «حفظ خونسردی خود و اطرافیان از اصول اولیه کمک‌رسانی به افراد مصدوم است». نفس عمیقی کشیدم، همه را با تشرع عقب‌زدن و آرمین را برای انجام مانور باز کردن راه هوایی، دمر روی ساعدم گذاشتم و دستم را کمی به طرف زمین شیب دادم. بسم الله گفتم و ۵ بار با دست، بین دو کتفش ضربه زدم، بعد ۵ بار وسط قفسه سینه‌اش را با انگشتان لرزان فشار دادم... بار دوم با اراده مصمم‌تر و دقت بیشتری همان کارهای مرحله اول را تکرار کردم.

با ضربه پنجم، تکه سیب از دهان آرمین بیرون افتاد. صدای گریه آرمین که بلند شد، عاطفه او را در آغوش گرفت و همه دورمان حلقه زدند باورم نمی‌شد به همین سادگی توانسته باشم نفس آرمین را برگردانم. در حالی که دست‌هایم هنوز می‌لرزیدند، خدا را شکر کردم.

**آرزو دادا فرید**  
کارورز بهورزی  
دانشگاه علوم پزشکی لرستان



**افسانه مهرآرا**  
مربی مرکز آموزش بهورزی  
دانشگاه علوم پزشکی لرستان



یکی از سرفصل‌های درسی در سال اول آموزش بهورزی، آشنایی با حوادث شایع در کودکان است. یعنی درس آشنایی با روش‌های پیشگیری از حوادث در سال اول و آشنایی با نحوه برخورد با کودک حادثه دیده در سال دوم ارایه می‌شود. در طرح مبحث پیشگیری از خفگی، به روش انجام مانور باز کردن راه‌هوایی در شیرخوارانی که دچار خفگی یا انسداد راه‌هوایی می‌شوند مختصری اشاره شده و من هم؛ چون این موضوع برایم جذابیت داشت، چندبار آن را مرور کردم و آن را به نام کد ۵۵۵ به ذهن سپردم؛ با این تصور که یک مادر چقدر باید بی‌خیال باشد که طفل شیرخوارش دچار خفگی شود!

حدود یک‌ماه از تابستان ۹۸ گذشت و چیزی به شروع سال دوم دوره تحصیلی‌مان نمانده بود. در یکی از این روزهای گرم که بعد از کارآموزی به خانه رسیدم، خانواده برادرم نیز مهمان ما بودند. با آرمین کوچولوی ۹ ماهه‌شان که وقتی می‌خندید، چهار دندان تازه رویدهاش بیرون می‌افتاد و قند توی دل همه ما آب می‌شد.

بعد از شام همه در اتاق پذیرایی نشسته و مشغول تماشای تلویزیون بودیم. آرمین کوچولو هم کنار ما با مادرش سرگرم بازی بود. من سیب سالم و سفت و آبداری را از میان میوه‌ها انتخاب کرده و به دستش دادم تا با آن بازی کند. چند دقیقه بعد هم برای درس خواندن به اتاقم رفتم. مدتی نگذشته بود که ناگهان در اتاق باز شد و وزن داداشم، عاطفه، هراسان و گریه کنان وارد شد در حالی که

به این موضوع امتیاز دهید (۱۰ تا ۱۰۰). کد موضوع ۱۰۵۳۴ پیامک ۳۰۰۰۷۲۷۳۱۰۰۰۱. نحوه امتیازدهی: امتیاز- شماره مقاله. مثال: اگر امتیاز شما ۸۰ باشد (۸۰-۱۰۵۳۴)